

نشست به کجا می روم آخر

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دانشگاه شهید مطهری واحد خواهران مشهد

۱۴۰۲/۰۹/۰۱ هجری شمسی

۱۴۴۵/۰۵/۰۸ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ آلِ اللَّهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ؛»

«{رَوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ أَمْرَةً أَعَدَّتْ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّتْ لِمُسِيهِ وَعِلْمُ مَنْ آتَيْنَ وَفِي آتَيْنَ وَ إِلَى آتَيْنَ}»

سخن آغازین

ما خوشحالیم که در خدمت دانش پژوهان رشته حکمت و فلسفه هستیم و امیدواریم که در حال و آینده زندگی، موفق و منصور به بهترین ها باشید. موضوع بحث این جلسه، پاسخ به سؤالاتی است که در سؤال سوم مطرح می شود: «از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟» به کجا می روم آخر؟» با نگاه به رشته فلسفه اسلامی چه پاسخی باید داد؟

اهمیت موضوع

این سه پرسش، از بنیادی ترین سؤالات بشری هستند که از زمان آدم ابوالبشر تا آخرین انسان بر روی کره خاکی، از ضرورت پاسخ دهی به آن ها خالی نبوده اند. هر انسانی از خود می پرسد: «از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می روم؟»

مقدمه اول: محدوده بحث

برای ورود به بحث اصلی، مقدماتی مطرح می شود: هدف ما در این بحث از فلسفه، تعریف کلی و مطلق آنچه «فلسفه» نامیده می شود، نیست. فلسفه امروز به معنایی، مشترک لفظی است که گستره معنایی آن به اندازه ای وسیع شده که گاهی مصادیق آن هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. مقصود ما از فلسفه، «فلسفه اسلامی» است و با تأکید بر گرایش حکمت صدرایی؛ بنابراین، پاسخ این پرسش ها از دیدگاه حکمت صدرایی مورد بررسی قرار می گیرد؛ یعنی از منظر یک فیلسوف یا دانش پژوه حکمت صدرایی.

مقدمه دوم: جایگاه فلسفه

فلسفه را همچنان به عنوان «اعلی العلوم» می دانیم. اعتقاد بر این است که فلسفه، چون اعلی العلوم است، همه دانش ها به آن نیاز دارند. اگرچه فلسفه با برخی دانش ها ارتباط، دادوستد و اخذ و رد دارد، اما در مسائل فلسفی محض، به هیچ دانشی محتاج نیست؛ بنابراین فلسفه، در ذات خود به هیچ دانشی نیاز ندارد و همه علوم به آن

محتاج‌اند. بحث درباره منطق متفاوت است. این‌که آیا منطق خود جزئی از فلسفه است یا بیرون از آن قرار دارد؟ آیا منطق از علوم حکمی است یا نه؟ آیا دانش است یا ابزار کار در دانش؟ این موضوع بحث مفصلی دارد و شاید نیازمند جلسه‌ای مستقل باشد.

مقدمه سوم: جایگاه و ضرورت فلسفه

ما برای فلسفه جایگزینی قائل نیستیم؛ به دیگر سخن، دانش فلسفه از ضروریات زندگی بشر است و هیچ جایگزینی ندارد. فلسفه نه برای تشحید ذهن یا پرورش ذهن طراحی شده است که بتوان ادعا کرد این هدف را با ریاضیات بهتر می‌توان تأمین کرد، چنان‌که برخی از تفکیکیان چنین مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که فلسفه برای تقویت ذهن است و ریاضیات بهتر از آن عمل می‌کند. اما این دیدگاه صحیح نیست. ما سؤالات بشری را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

۱. سؤالاتی پیرامون هست‌و نیست.

۲. سؤالاتی پیرامون است‌و نیست.

۳. سؤالاتی پیرامون باید‌و نباید یا شایسته‌و ناشایسته.

فلسفه، پاسخگوی دسته اول سؤالات یعنی پرسش‌هایی در ارتباط با هست‌و نیست است، و تنها فلسفه می‌تواند پاسخگوی آن‌ها باشد. سؤالاتی که در ارتباط با است‌و نیست هستند، پاسخشان در علم است. سؤالاتی که به باید‌و نباید یا شایسته‌و ناشایسته می‌پردازند، در قلمرو اخلاق قرار دارند. فلسفه دانشی است که جایگزین ندارد. علم و اخلاق نیز جایگزینی ندارند. پرسش‌های فلسفی نظیر این‌که آیا اصالت از آن وجود است یا ماهیت، یا آیا در جهان وحدت حاکم است یا کثرت، یا وحدت در عین کثرت چگونه معنا می‌یابد، تنها توسط فلسفه قابل پاسخ‌دهی هستند؛ نه علم و نه اخلاق نمی‌توانند پاسخگوی این دست پرسش‌ها باشند؛ بنابراین، فلسفه به‌عنوان دانشی ضروری و بی‌بدیل در پاسخ به بخشی از سؤالات بشری مطرح است.

مقدمه چهارم: پاسخ به سؤال سوم

پاسخ صحیح سؤال سوم، یعنی «به کجا می‌روم؟»، در دو سؤال پیشین نهفته است. برای اینکه بتوانیم به‌درستی پاسخ دهیم که «آمدنم بهر چه بود؟»، باید ابتدا بفهمیم که «از کجا آمده‌ام؟» و این فهم صحیح مقدم بر پاسخ به سؤال سوم است.

فرض ما در این بحث بر این است که شما دو سؤال نخست، یعنی «از کجا آمده‌ام؟» و «آمدنم بهر چه بود؟» را قبلاً از دیدگاه فلسفی بررسی کرده‌اید؛ بنابراین، در این جلسه فقط به سؤال سوم می‌پردازیم و پاسخ آن را باتکیه بر آن مقدمات ارائه می‌دهیم.

مقدمه پنجم: رئوس ثمانیه و تفکیک غایت و فایده علوم

در آغاز علوم، در گذشته بحثی با عنوان «رئوس ثمانیه» مطرح بود. پیش از ورود به هر دانشی، هشت مطلب بررسی می‌شد که به آن «رئوس ثمانیه» می‌گفتند. این رئوس ثمانیه بعدها کوچک‌تر شد و به سه مورد تقلیل داده شد: موضوع علم، مبادی علم و غایت علم.

در عصر کنونی، این رئوس ثمانیه گسترش یافته و به شکلی پیشرفته‌تر با عنوان «متدولوژی» مطرح شده است. متدولوژی در حقیقت نسخه به‌روز شده‌ای از رئوس ثمانیه است که از زمان ارسطو نیز کم‌وبیش مورد توجه بوده است.

در اینجا نکته‌ای مهم مورد تأکید است: باید بین غایت علم و فواید مترتب بر علم تفاوت قائل شد. به عبارت دیگر، غایت یک علم با منافع مترتب بر آن متفاوت است. به عنوان مثال:

۱. غایت علم ریاضی، موضوعی خاص است.

۲. اما منافع نظیر تیز شدن ذهن که از ریاضیات حاصل می‌شود، چیزی دیگر است. این فایده، غایت علم ریاضی محسوب نمی‌شود.

در فلسفه نیز این تمایز وجود دارد. غایت فلسفه یک موضوع است و فواید و منافعی که بر آن مترتب می‌شود، موضوعی دیگر. در این جلسه، اگرچه میان این دو تمایز عقلی وجود دارد، به دلیل ضرورت بحث، این دو را از یکدیگر جدا نکرده‌ایم تا موضوع بررسی "به کجا می‌روم؟" از نگاه فلسفی روشن‌تر مطرح شود.

مقدمه ششم: امتداد اجتماعی فلسفه

امروزه تأکید فراوانی وجود دارد که فلسفه، به‌عنوان یک علم انتزاعی، باید امتداد اجتماعی پیدا کند. این سخن بسیار درست است. غربیان فلسفه خود که بیشتر معرفت‌شناسی است، را به ساحات اجتماعی کشانده‌اند؛ حتی به حوزه‌هایی چون رمان، فیلم و سریال، و از آن بهره برده‌اند. ما در این زمینه کمی عقب هستیم. فلسفه مطلق باید در قالب فلسفه‌های مضاف نمود یابد. فلسفه‌های مضاف، پشته‌ها هر نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند. اما در زمینه امتداد دادن فلسفه مطلق به عرصه‌های اجتماعی، ضعف‌هایی وجود دارد. بحث امروز نیز می‌تواند تا حدی این موضوع را توسعه و پرورش دهد.

لازم به ذکر است که این مطالب پیش‌تر در یک جلسه مستقل به نام "نشست تأثیر حکمت صدرایی بر حیات اعتقادی و رفتاری انسان" در "دفتر تبلیغات اسلامی خراسان" ارائه شده‌اند. در آن جلسه، تأثیر حکمت صدرایی در ساحت حیات رفتاری یک فرد مورد مطالعه قرار گرفت که با استقبال مواجه شد و نتایج آن در مجلات نیز به چاپ رسید.

جمع‌بندی مقدمات

با ارائه این شش مقدمه، زمینه بحث پیرامون پرسش "به کجا می‌روم؟" از منظر حکمت صدرایی فراهم شد.

اهداف و غایات فلسفه‌دانی

سؤال اصلی ما این است: «ما با فلسفه‌دانی به کجا می‌رویم؟» یا «اهداف فلسفه‌دانی و فلسفه‌خوانی چیست؟» گاهی مشاهده می‌شود که یک دانشجوی فلسفه، چه در حوزه علمیه و چه در دانشگاه، پس از چندین سال فلسفه‌خوانی، همچنان سردرگم است که چرا فلسفه می‌خواند، به کجا قرار است برسد، و چه قله‌ای را باید فتح کند.

برای پاسخ به این سؤال، حدود ده یا دوازده هدف، غایت یا منفعت برای فلسفه‌دانی و فلسفه‌خوانی تعریف شده است که در اینجا به نخستین هدف می‌پردازیم.

هدف اول: تبدیل شدن به نسخه علمی از عالم

یکی از اهداف اصلی فلسفه‌دانی این است که انسان به یک نسخه علمی از جهان تبدیل شود. همان‌طور که می‌دانید، یکی از غرایز انسانی، غریزه کنجکاوی و فهم است. یک فیلسوف در پی آن است که به شکلی علمی، تجلی تمامی جهان شود.

یکی از تعاریف مهم فلسفه به این موضوع اشاره دارد. این تعریف، غایت‌محور است و می‌گوید: «حیث‌کانوا یعرفونها تارة، بصیرورة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني»^۴. این تعریف بسیار زیباست و بیان می‌کند که انسان، به واسطه فلسفه، به یک جهان بدل می‌شود؛ اما نه جهانی مادی، بلکه جهانی عقلی و علمی. این جهان عقلی، مشابه و مضاهمی با جهان عینی و خارجی است؛ بنابراین، هرچه فلسفه در کشف حقایق جهان موفق‌تر عمل کند، فلسفی‌تر است. هرچه از کشف حقایق فاصله بگیرد، از فلسفه بودن کم‌رنگ‌تر می‌شود.

تأثیر فلسفه بر انسان

هدف فلسفه این است که این بیت از شعر در مورد انسان فیلسوف صادق باشد:

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

هرآن‌کس ز دانش برد توشه‌ای

واژه "توشه‌ای" نکره مفید تعظیم است! نه تحقیر!

شاعری عرب در مدح برخی بزرگان چنین سروده است:

«یا سائله عنه لما جئت أسأله
فإنه الرجل العاری عن العار»
«لوجتته لرأیت الناس فی رجل
والدهر فی ساعة والأرض فی دار»

این تعبیر بسیار عجیب و زیباست: اگر نزد چنین فردی بروید، گویی تمامی روزگار و همه انسان‌ها با تمامی دانش‌هایشان در وجود او متمرکز شده‌اند. علامه طباطبایی، صدرالمتهلین، و ابن سینا نیز چنین ویژگی‌هایی داشتند؛ نزد هر یک از این بزرگان، گویی تمام جهان در آنان خلاصه می‌شد.

فلسفه به‌عنوان دانش کلی و برتر

فلسفه، برخلاف دیگر دانش‌ها که به موضوعات خاص و محدود می‌پردازند، به‌صورت کلی به جهان و انسان توجه دارد. برای مثال، یک دندان‌پزشک تمام زندگی خود را صرف مطالعه و درمان دندان می‌کند که تنها یک عضو از بدن انسان است. یا یک معدن‌شناس، عمر خود را صرف مطالعه و پژوهش در بخشی از عالم ماده به نام معدن می‌کند. اما یک فیلسوف، عالم‌و آدم را به شکلی کلی در فاهمه خود هضم می‌کند. این فایده و منفعت فلسفه، در هیچ دانش دیگری یافت نمی‌شود. تمام دانش‌ها در مقایسه با فلسفه جزئی هستند و فلسفه به‌عنوان علم کلی و «اعلی العلوم» جایگاهی بی‌بدیل دارد.

هدف دوم: بازشناسی حقایق از اوهام

یکی دیگر از اهداف فلسفه‌دانی این است که انسان توانایی بازشناسی حقایق از اوهام را پیدا کند. فلسفه خواندن به انسان کمک می‌کند که از سطحی‌نگری و توهمات فاصله بگیرد و به حقیقت دست یابد. برای نمونه، بسیاری از افراد، به‌خصوص زنان، ممکن است به مفهوم شانس باور داشته باشند. به‌عنوان مثال، وقتی اتفاق ناخوشایندی رخ می‌دهد، ممکن است آن را ناشی از «بدشانسی» بدانند. اما فلسفه، انسان را از این نوع باورهای سطحی و غیرعلمی رها می‌کند. چنان‌که حاجی سبزواری در این خصوص می‌گوید:

«{لعلل بها وجوده وجب} يقول الاتفاق جاهل السبب»

کسی که به شانس یا اتفاق باور دارد، در واقع از علت و معلول ناآگاه است. چنین شخصی فلسفه نخوانده است، زیرا فلسفه، به اصل ضرورت علی و معلولی تأکید دارد.

اصل ضرورت علی و معلولی در فلسفه

فلسفه به ما می‌آموزد که جهان بر اساس قوانین علی و معلولی اداره می‌شود. اگر کوچک‌ترین جزئی از موجودات از جای خود برداشته شود:

{اگر یک ذره را برگیری از جای} همه عالم به هم ریزد سراپای

این نظم دقیق جهان حتی در قرآن کریم نیز بیان شده است: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝۷». بنابراین، شانس یا اتفاق معنا ندارد. انسانی که فلسفه می‌خواند، از اوهام و باورهای غیرواقعی بیرون می‌آید و به حقیقت دست پیدا می‌کند.

نسبیت شر و خیر

یکی دیگر از موضوعاتی که فلسفه روشن می‌کند، مسئله شر است. در فلسفه اسلامی، شر مساوی با خیر یا حداکثری وجود ندارد. شر به معنای عدم یا امر نسبی تعریف می‌شود، نه به‌عنوان امر وجودی؛ بنابراین: «الشر إما عدم أو عدمی»^۸. امور نسبی واقعیت نفس‌الامری ندارند؛ یعنی شر، به ذات خود، وجود حقیقی ندارد و تنها در نسبت به سایر امور معنا پیدا می‌کند. فلسفه، انسان را از باورهای اشتباه در مورد شر و خیر بیرون می‌آورد و به درک عمیق‌تری از این مفاهیم می‌رساند.

هدف سوم: بازشناسی حقایق از اعتباریات

یکی دیگر از اهداف فلسفه‌دانی این است که انسان بتواند حقایق را از اعتباریات جدا کند و با حقایق زندگی کند. دنیای ما مملو از اعتباریات است، اما فیلسوف می‌تواند از سطح این اعتباریات عبور کرده و به حقیقت دست یابد. اعتباریات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. اعتباریات قبل از اجتماع:

مواردی که پیش از شکل‌گیری جوامع انسانی وجود داشته و به طور ذهنی اعتبار یافته‌اند.

۲. اعتباریات اجتماعی (بعد از اجتماع):

قوانینی که بر اساس توافق و قراردادهای انسانی به وجود آمده‌اند.

برای مثال، اعتباریات اجتماعی شامل قوانینی مانند علائم راهنمایی‌وراندگی است؛ مثلاً این که چراغ سبز به معنای حرکت و چراغ قرمز به معنای توقف است، یک قرارداد اعتباری است و می‌توانست برعکس باشد. یا مدت دوره ریاست جمهوری که در برخی کشورها ۴ سال، در برخی ۶ سال و در برخی دیگر ۷ سال است، همگی از اعتبارات قراردادی جوامع به شمار می‌آیند. فیلسوف توانایی جداکردن اعتباریات قبل از اجتماع از حقایق را دارد، هرچند ممکن است اعتباریات بعد از اجتماع جزئی از نظام اجتماعی باشد.

نمونه‌هایی از بازشناسی حقایق از اعتباریات

برای درک عمیق‌تر این هدف، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. سفسطه باطل است، فلسفه و رئالیسم حق است:

فلسفه به انسان کمک می‌کند تا از سفسطه دوری کرده و به حقیقت برسد.

۲. شکاکیت باطل است، یقین حق است:

یکی دیگر از دستاوردهای فلسفه این است که شکاکیت یا سپتسیسم را باطل می‌داند و به یقین منطقی دست پیدا می‌کند. درحالی‌که فلسفه‌های غربی اغلب مبتنی بر شکاکیت هستند، فلسفه اسلامی به سمت یقین‌گرایی پیش می‌رود. علامه طباطبائی در ابتدای کتاب نه‌ایة الحکمة بیان می‌کنند که در فلسفه، دنبال یقین منطقی هستیم، نه احتمالات. حساب احتمالات جایگاه ندارد؛ یعنی اگر مؤدای برهان شما یک در یک تریلیون درصد مخالف آن چیزی باشد که درصدد اثباتش هستید این برهان نیست. فلسفه، علم برهانی است که با برهان روشن عمل می‌کند: الف ب است؛ ب ج است؛ پس الف ج است.

۳. ماهیت باطل است، وجود حق است:

پیش از ورود به فلسفه، انسان به ماهیات اشیاء عادت دارد؛ آب، خاک، طلا و غیره. اما فلسفه نشان می‌دهد که این‌ها ساخته ذهن انسان هستند و آنچه در خارج است، وجود اشیاست، نه ماهیت آن‌ها. به عنوان مثال، مرحوم حاجی سبزواری می‌فرماید: «سگ ماهیتش نجس است، اما وجودش پاک است.» وجود هر موجودی، زیبا و مخلوق خداوند است و خداوند همه چیز را زیبا آفریده است: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ ۹»؛ «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ خَلَقَهُ ۙ ۱۰».

۴. فهم پیوستگی و وحدت عالم:

یکی از دستاوردهای فلسفه، خصوصاً در چارچوب حکمت صدرایی، این است که ما درمی‌یابیم عالم تباین و گسستگی ندارد. نظریه تباین در فلسفه اسلامی، به‌ویژه حکمت صدرایی، مردود است. عالم مشکک است و طیف‌گونه است.

بین عالم ماده و عالم مثال، یا بین عالم عقل، هیچ خط یا دیوار مانعی وجود ندارد. جهان یک وجود واحد، پیوسته و درهم‌تنیده است. همه چیز در جهان به‌صورت منظمی مرتبط است و براین اساس، چنانچه کوچک‌ترین جزء از جای خود برداشته شود، خللی در کل جهان پدید می‌آید:

این نظم، همه چیز را شامل می‌شود و در فلسفه به زیبایی تبیین شده است.

۵. درک قدمت و ثبات فیض الهی:

فلسفه، به‌ویژه حکمت صدرایی، آموزه‌ای مهم در باب فیض الهی به ما می‌آموزد: فیض خداوند حادث نیست، بلکه قدیم ظلّی است. خداوند متعال از ازل فیاض بوده و تا ابد نیز فیاض خواهد بود. در دعاها نیز به این موضوع اشاره شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِأَقْدَمِهِ وَكُلِّ مَنِّكَ قَدِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ ۱۲».

صفت فیاضیت، جزء صفات ذاتی خداوند است و بدون آن، معنای وجود خداوند کامل نمی‌شود. خدای بدون فیض، مانند خورشید بدون نور است. از این منظر، ما به ثابتات ازلیه باور داریم که یکی از آن‌ها ارواح انسان‌هاست. روح، فرازمان و فرامکان است و حدوث زمانی در آن معنایی ندارد. علاوه بر این، اصل ماده و اصل زمان نیز قدیم هستند. زمان نمی‌تواند حادث زمانی باشد، زیرا این امر محال است. بر اساس فلسفه، ماده به جعل بسیط ایجاد شده و زمان نیز به تبع آن با جعل بسیط به وجود آمده است.

۶. جاودانگی فیض الهی:

همان‌گونه که فیض الهی از ازل وجود داشته است، به ابد نیز امتداد دارد. فلسفه، ما را به خلود و جاودانگی فیض الهی رهنمون می‌سازد. این باور به جاودانگی، یکی از اصول اساسی در حکمت و فلسفه اسلامی است.

۷. اصلاح توهمات در انسان‌شناسی:

فلسفه، توهمات و اشتباهات بسیاری را در انسان‌شناسی برطرف کرده است. پیش از ورود فلسفه به این عرصه، تصورات غلطی درباره ماهیت و حقیقت انسان وجود داشت. فلسفه آمده است تا این اغلاط را از ذهن انسان بزداید.

این موضوع که فلسفه در پاسخ به پرسش "به کجا می‌روم آخر؟" چه تأثیری بر حقیقت و وجود انسان دارد، در حوزه انسان‌شناسی بررسی می‌شود.

هدف چهارم: حرکت از شکاکیت به علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین

یکی از دستاوردهای بزرگ فلسفه این است که انسان را از سپتیسیم (شکاکیت) عبور می‌دهد و به علم‌الیقین می‌رساند. اما فلسفه، انسان را در علم‌الیقین متوقف نمی‌کند؛ بلکه به‌عنوان سکویی برای رسیدن به عین‌الیقین و حق‌الیقین عمل می‌کند.

همان‌گونه که در سوره تکوین آمده است: «كَلَّا لَوْ تَعَاَمَوْنَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ۱۳». فلسفه، ذهن، فکر و قوه عاقله انسان را پرورش می‌دهد و راهی برای شهود فراهم می‌سازد. حکمت، پایه‌ای برای عرفان می‌شود و انسان را آماده می‌کند تا حقایق را از مغز و عقل به دل خود بنشانند.

نظام عرفانی امام خمینی (رحمة الله علیه)

یکی از موارد جالب در این بحث، نظام عرفانی مرحوم امام خمینی (رحمت‌الله علیه) است. به نظر می‌رسد که ایشان این نظام را از مرحوم آقای بیدآبادی اقتباس کرده باشند. این نظام مبتنی بر این باور است که انسان ابتدا باید حقایق عالم را درک کند و بفهمد. سپس، آنچه را که با عقل و ذهن دریافته است، به قلب و جان خود منتقل کند.

برای مثال، دانشجوی فلسفه باید ابتدا توحید افعالی را درک کند؛ یعنی بفهمد که همه افعال در عالم، ناشی از دست خداوند است. سپس، این معرفت را در زندگی روزمره خود مشاهده کند.

وقتی باران می‌بارد، فیلسوف دست خداوند را در نزول باران می‌بیند. وقتی زلزله در ترکیه رخ می‌دهد، قدرت خداوند را درک می‌کند. تفکراتی مانند "خشم طبیعت"، نادرست است؛ زیرا طبیعت، بدون اراده الهی، هیچ قدرتی ندارد. این جهان با نظم الهی اداره می‌شود، نه با خشم یا اراده طبیعت.

فرآیند تربیتی فلسفی و عرفانی

نظام تربیتی مرحوم امام خمینی (رحمت‌الله‌علیه)، مبتنی بر این قاعده است: با تقوا و ریاضت، انسان به علم‌الیقین دست می‌یابد. سپس، با تمرکز ذهنی، این علم را به عین‌الیقین و در نهایت به حق‌الیقین تبدیل می‌کند. بنابراین، از فواید فلسفه این است که ما نه تنها از وهم، شک و ظن عبور می‌کنیم و به علم‌الیقین می‌رسیم، بلکه علم‌الیقین، پایه‌ای برای رسیدن به عین‌الیقین و شهود حقیقت می‌شود.

هدف پنجم: ارتباط حکمت نظری و حکمت عملی

یکی از اهداف فلسفه‌دانی این است که انسان بتواند حکمت عملی خود را بر اساس حکمت نظری صحیح بنا کند. اخلاق که همان حکمت عملی است، بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود انسان است و هیچ بشری بدون اخلاق نیست. اما حکمت عملی، ریشه در حکمت نظری دارد؛ به این معنا که اگر حکمت نظری انسان درست باشد، حکمت عملی او نیز به درستی شکل می‌گیرد. در غیر این صورت، اخلاق و رفتار او نیز دچار انحراف خواهد شد.

تأثیر حکمت نظری بر حکمت عملی در تاریخ اسلام

برای مثال، پس از پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی تقسیم شدند. اهل سنت که اکثریت را تشکیل می‌دهند، در حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد به مکتب اشعری گرایش پیدا کردند. اشاعره که متکلم هستند، جهان‌بینی خاص خود را دارند. این جهان‌بینی بر نظریه جبر استوار است، هرچند بعدها با تغییراتی به نظریه کسب تبدیل شد، اما همچنان ماهیت جبری خود را حفظ کرد.

این باور به جبر، تأثیر مستقیمی بر حکمت عملی و اخلاق پیروان آن گذاشت. برای مثال، فردی که به جبر معتقد است، هرگز علیه ظلم قیام نمی‌کند، زیرا باور دارد که همه چیز از پیش تعیین شده است. این مسئله در تفکرات هندوئیسم نیز دیده می‌شود، جایی که قضا و قدر به گونه‌ای تعریف می‌شود که انسان را مجبور و بی‌اختیار می‌داند. گاندی تلاش کرد این مشکل را در جامعه هند برطرف کند.

نقش حکمت صدرایی در اصلاح حکمت عملی

حکمت صدرایی، با ارائه حکمت نظری صحیح، به انسان کمک می‌کند که حکمت عملی و اخلاق خود را به درستی شکل دهد. این حکمت، بایدها و نبایدها، شایدها و نشایدها را در تمامی ساحت‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی تعیین می‌کند.

وقتی حکمت عملی بر پایه حکمت نظری صحیح بنا شود، در ساحت جامعه به تعبیر فارابی، به "مدینه فاضله" منجر می‌شود. اما در جوامعی که حکمت نظری دچار مشکل است، مدینه فاضله وجود ندارد. برای مثال، در اسرائیل یا آمریکا، حکمت نظری بر پایه نگاه ماکیاولیسمی ۱۴ بنا شده است که قانون جنگل را حاکم می‌داند؛ جایی که قدرت، معیار اصلی است و اخلاق و قوانین الهی نادیده گرفته می‌شوند.

نتیجه‌گیری

حکمت صدرایی، با ارائه دیدگاهی صحیح و جامع از عالم‌و آدم، حکمت عملی قوی و اخلاقی را به انسان عطا می‌کند. این حکمت، نه تنها در ساحت فردی، بلکه در ساحت اجتماعی نیز تأثیرگذار است و می‌تواند جامعه‌ای عادلانه و اخلاقی را شکل دهد.

هدف ششم: ترقی در درجات عقلانیت

یکی از فواید حکمت این است که مراتب عقلانیت را برای انسان تبیین می‌کند و مسیر رشد عقل را به او نشان می‌دهد. حکمت، عقل را به چهار مرتبه تقسیم می‌کند:

۱. عقل هیولانی:

{حالتی که عقل در ابتدای مسیر خود قرار دارد و هنوز هیچ فعلیتی ندارد.}

۲. عقل بالملکه:

{مرحله‌ای که عقل به واسطه آموزش و تمرین، توانایی پذیرش معارف و دانش‌ها را پیدا می‌کند.}

۳. عقل بالفعل:

{مرتب‌ه‌ای که عقل به درک و تحلیل حقایق دست می‌یابد و به فعلیت کامل نزدیک می‌شود.}

۴. عقل مستفاد:

{بالاترین مرتبه عقل که در آن، انسان به درک حقایق الهی و اتصال به عالم عقلانی می‌رسد.}

حکمت به انسان می‌آموزد که چگونه از عقل هیولانی به عقل بالملکه، سپس به عقل بالفعل و در نهایت به عقل مستفاد برسد. این توانایی، در هیچ علم دیگری به این صورت جامع و دقیق یافت نمی‌شود.

هدف هفتم: رهایی از عوام‌زدگی

یکی دیگر از دستاوردهای حکمت، رهاکردن انسان از عوام‌زدگی است. لازم به ذکر است که منظور از "عوام" صرفاً افراد کم‌سواد یا مشاغلی خاص مانند بقال یا قصاب نیست. گاهی حتی فردی مجتهد، در حوزه اعتقادات به عوام‌زدگی دچار است.

استاد گران‌قدر، حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی (رحمة‌الله‌علیه)، در این زمینه نقل کرده‌اند که ایشان از نظر نظری، یک بار بی‌دین شده بودند (نه در التزامات عملی). ایشان همچنان نماز و روزه خود را انجام می‌دادند، اما در حوزه اعتقادات، با استفاده از حکمت و معرفت، پله‌پله به یقین دست یافتند. این ثمره حکمت‌خوانی است. مثالی دیگر از این موضوع، افرادی هستند که دانش فقه و اصولشان قوی است، اما در ساحت اعتقادات، دیدگاه‌های عوامانه دارند. حکمت به انسان کمک می‌کند که با واقعیات و حقایق زندگی کند، نه با باورهای سطحی و عوامانه.

قلم آزادانه و حکیمانه مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه)

برای نمونه، قلم مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) را می‌توان نام برد. ایشان در نوشتن کاملاً آزاداندیش و فارغ از عوام‌زدگی بودند. اگر واقعه‌ای تاریخی را قبول نداشتند، به‌صراحت بیان می‌کردند. این آزاداندیشی، ناشی از حکمت ایشان بود که آنان را از ادبار و اقبال مردم مستقل می‌کرد. شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) با حقایق عالم کار می‌کرد و دانشجوی فلسفه نیز باید با این حقایق مأنوس باشد.

هدف هشتم: رسیدن به تقوای فلسفی

یکی از اهداف متعالی فلسفه‌دانی، دستیابی به تقوای فلسفی است. این همان تقوایی است که بر جان می‌نشیند و انسان را به پیروی از حقایق و شریعت الهی سوق می‌دهد. مرحوم علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) در کتاب مهر تابان جمله‌ای پر معنا بیان کرده‌اند: "حکمتی که بر جان ننشیند و تقوا و پیروی از شرع مقدس را به دنبال نیاورد، حکمت نیست." این جمله، یک هشدار جدی در مسیر فلسفه‌دانی است.

لزوم حفظ حکمت در حوزه‌های علمیه

مقام معظم رهبری نیز همواره بر ماندگاری حکمت در حوزه‌های علمیه تأکید دارند و استدلال می‌کنند که اگر فلسفه از حوزه خارج شود و تنها به دانشگاه منتقل گردد، فلسفه به دلیل تدریس سطحی و غیرعمقی در دانشگاه‌ها آسیب می‌بیند. این نظر کاملاً درست است.

برای مثال، شخصیتی بزرگ مانند آیت‌الله سید عزالدین زنجانی که دو دور کامل کتاب اسفار را خوانده‌اند، یک بار نزد علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) و بار دیگر نزد امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه)، همچنان با نهایت تواضع ادعای حکمت ندارند. حال آنکه برخی دانشجویان فلسفه، با مطالعه‌ای محدود و گذراندن چند واحد درسی، مدرک دکتری دریافت کرده و خود را متخصص حکمت می‌دانند.

ضرورت جان‌نشینی حکمت و پیروی از شریعت

مشکل اصلی اینجاست که در برخی محیط‌های دانشگاهی، فلسفه با زمینه‌هایی چون روشنفکری، الحاد یا ناسیونالیسم شدید تدریس می‌شود. حکمت، باید بر جان‌بنشیند و انسان را به پیروی از شریعت دعوت کند. این هدف از فلسفه، در بسیاری از موارد محقق نمی‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) نیز در سخنی دیگر تأکید کرده‌اند که «نفس ممارست با حکمت اسلامی که از دست بزرگان با تقوایی چون ملاصدرا و فیض گذشته، تقوا آور است.»

برای مثال، فیلسوفان بزرگ معاصر مانند آیات عظام الهی‌قمشه‌ای، شعرانی، فاضل تونی، رفیعی قزوینی، امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه)، علامه طباطبایی، شهید مطهری، علامه طهرانی (رحمة‌الله‌علیه)، آیت‌الله جوادی آملی (حفظه‌الله)، آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله حسن‌زاده آملی (رحمة‌الله‌علیه)، همگی نمونه‌هایی از فیلسوفانی هستند که تقوای فلسفی در وجودشان به اوج رسیده است.

تقوای فلسفی و زندگی با حقایق هستی

این تقوای فلسفی، نتیجه زیستن با حقایق هستی و رهایی از وهم و خیال است. تقوای فلسفی، انسان را به شکلی منحصربه‌فرد از وهم جدا کرده و او را به حقیقت متصل می‌کند.

سؤالی که مطرح شد این است: ما با فلسفه‌خوانی کجا می‌خواهیم برویم؟ آیا انتخاب درستی کرده‌ایم؟ پاسخ این است که فلسفه‌خوانی، اگر درست انجام شود، مسیری است که انسان را به تقوای فلسفی و درک حقیقی حقایق هستی می‌رساند؛ بنابراین، انتخاب این راه، انتخابی درست و ارزشمند است.

هدف نهم: فهم بهتر معارف قرآن و حدیث

یکی از نتایج فلسفه‌دانی، رسیدن به فهم عمیق‌تر، گسترده‌تر و ژرف‌تر از معارف قرآن و حدیث است، به‌ویژه در ساحت اعتقادات. به وضوح قابل تصور نیست که کسی که شش یا هفت سال فلسفه خوانده و تحقیق کرده باشد، همانند فردی که فلسفه نخوانده، به فهم روایات و معارف دینی دست یابد.

برای مثال، دعایی مانند: «{بِكَ} عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ ۱۵.» توسط کسی که فلسفه خوانده و با برهان صدیقین آشنا است، به شکلی متفاوت و عمیق‌تر از کسی که فلسفه نخوانده، درک می‌شود. فلسفه به انسان توانایی می‌دهد که این معارف را با نگاه دقیق‌تری فهم کند.

نمونه‌ای تاریخی: هشام ابن حکم

مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمة‌الله‌علیه) معتقد بودند که در میان اصحاب ائمه (علیهم‌السلام)، هشام ابن حکم به دلیل تسلط بر حکمت یونانی، نسبت به سایر متکلمان برتری قابل توجهی داشت. در زندگی‌نامه هشام ابن حکم، ذکر شده است: «وَكَانَ يَتَقَنَّ الْحِكْمَةَ الْيُونَانِيَّةَ.» این تسلط به فلسفه و حکمت، باعث شد که هشام هنگام بهره‌گیری از معارف امام صادق (علیه‌السلام)، رشد و درک بالاتری پیدا کند؛ رشدی که سایر متکلمان مانند هشام ابن سالم به آن دست نیافتند. این نمونه تاریخی، نشان‌دهنده تأثیر فلسفه‌دانی بر فهم بهتر و ژرف‌تر معارف دینی است.

فلسفه، دریچه‌ای است که انسان را به فهم وسیع‌تر و دقیق‌تر معارف دینی هدایت می‌کند و این یکی از مهم‌ترین فواید و اهداف فلسفه‌خوانی است.

هدف دهم: ایجاد پشتوانه قوی عقلانی برای آموزه‌های دینی

یکی از مهم‌ترین فواید فلسفه‌دانی، فراهم کردن پشتوانه‌ای قوی عقلانی برای آموزه‌های دینی است. مرحوم علامه حسن‌زاده آملی (رحمة‌الله‌علیه) در کتاب ارزشمند هزار و یک نکته به این موضوع اشاره کرده‌اند و فرق میان متکلم و حکیم را این‌گونه توضیح می‌دهند: «متکلم ابتدا معتقد می‌شود، سپس دلیل اقامه می‌کند؛ اما فیلسوف ابتدا دلیل اقامه می‌کند و سپس معتقد می‌شود.»

این تفاوت بنیادین میان متکلم و فیلسوف نشان می‌دهد که متکلم پایبند به مبرهن کردن گزاره‌های دینی است،

حتی اگر آن‌ها را اشتباه فهمیده باشد. برای مثال:

۱. جناب اشعری از آیات قرآن نظریه جبر برداشت می‌کند و می‌خواهد همان را اثبات کند.
 ۲. معتزلی، نظریه اعتزال را می‌فهمد و تلاش می‌کند آن را مبرهن سازد.
- اما فیلسوف، با تفکر آزاد، ابتدا اندیشه را آغاز می‌کند و سپس از طریق برهان به حقیقت می‌رسد. به‌عنوان نمونه:
۱. فیلسوف ابتدا با برهان صدیقین به خدا معتقد می‌شود.
 ۲. سپس، با استدلال به ضرورت نبوت عامه می‌رسد.
 ۳. و در نهایت، به ضرورت معاد باور پیدا می‌کند.
- این تفاوت بنیادین، بیانگر دو رویکرد کاملاً متفاوت است؛ یکی مبتنی بر تحمیل اعتقاد و دیگری مبتنی بر تفکر آزاد.

برتری تفکر آزاد در فلسفه

تفکر آزاد در فلسفه، این امکان را فراهم می‌کند که آموزه‌های دینی به شکلی عقلانی و اصولی چیده شوند. این روش، نه تنها به مسلمانان بلکه به افرادی با جهان‌بینی‌های مختلف، مانند مائوئیست‌ها، هندوئیست‌ها و کمونیست‌ها، قابل ارائه است؛ زیرا فیلسوف از قرآن و سنت آغاز نمی‌کند، بلکه ضرورت وجود خدا و آموزه‌های اصلی دین را با برهان عقلی اثبات می‌کند.

این روش فلسفی، شبیه شاعری است که شعر از جان او می‌جوشد، نه کسی که صرفاً قافیه‌ها را کنار هم می‌چیند. همان‌طور که تحمیل اعتقادات یا تفسیر قرآن به رأی غیرقابل‌پذیرش است، فلسفه نیز انسان را به تفکر آزاد و حقیقی دعوت می‌کند.

نتیجه‌گیری

فلسفه‌خوانی، پشتوانه عقلانی قدرتمندی برای آموزه‌های دینی ایجاد می‌کند و از سطحی‌نگری و تحمیل دیدگاه‌ها فاصله می‌گیرد. این روش، به انسان کمک می‌کند که با تفکر آزاد، به اصولی پایدار و قابل قبول دست یابد.

هدف یازدهم: درک عمیق‌تر توحید و رهایی از شرک خفی

یکی از دستاوردهای فلسفه‌دانی، رهایی از شرک خفی و دستیابی به توحید واقعی است. فلسفه به انسان کمک می‌کند که به نگاهی اطلاقی نسبت به عالم و آدم برسد و مفاهیم توحید افعالی، توحید صفاتی و توحید ذاتی را با عمق بیشتری درک کند.

مسئله وحدت وجود، نمونه‌ای برجسته در این زمینه است. برخی از فقها، مانند مرحوم سید محمدکاظم یزدی در کتاب عروۃ‌الوثقی، قائلین به وحدت وجود را مشرک دانسته‌اند. هرچند، بسیاری از محشین این فتوا، آن را نقد کرده و تفصیل داده‌اند. برای مثال، مرحوم آیت‌الله خویی وحدت وجود را به چهار نوع تقسیم کرده و معتقد بودند که باید مشخص شود کدام نوع مورد بحث است.

در نقطه مقابل، مرحوم میرزا مهدی ال‌هی‌قمشه‌ای که نویسنده کتاب ارزشمند "حکمت ال‌هی" است و استاد بزرگانی همچون آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله حسن‌زاده آملی بود، معتقد بودند: "هرکس به وحدت وجود قائل نیست، مشرک است."

این دیدگاه، فلسفه را به‌عنوان ابزاری برای رهایی از شرک و دست‌یافتن به توحیدی عمیق و حقیقی معرفی می‌کند. فلسفه به انسان می‌آموزد که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

نقش فلسفه در شناخت انسان و رهایی از توهمات

فلسفه، علاوه بر جهان‌شناسی، بر شناخت نفس انسان نیز تأکید دارد. همان‌گونه که امام علی (علیه‌السلام) فرمودند:

«مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ كَأَنْ يَغْيِرَهُ أَجْهَلُ^{۱۶}»، «مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ^{۱۷}».

مرحوم علامه حسن‌زاده آملی (رحمه‌الله‌علیه) در اولین تعلیقه خود بر "کتاب آغاز و انجام" خواجه نصیرالدین

طوسی چنین نوشتند: "همه حکمت، شرح صحیفه نفس است ۱۸". بنابراین، در فلسفه، شناخت انسان پیش‌نیاز شناخت جهان است.

برتری نگاه فلسفی به نفس

حضرت علامه حسن‌زاده آملی (رحمة‌الله‌علیه) می‌فرمایند:

۱. بحث مغایرت نفس و مزاج

یکی از مباحث کلیدی فلسفه، مغایرت نفس و مزاج است. مزاج، پایه‌ای برای نفس است؛ اما نفس، خود جوهری مستقل است و حافظ مزاج می‌باشد.

برای درک این موضوع، مراجعه به جلد سوم کتاب درآمدی به نظام حکمت صدرایی نوشته جناب آقای عبودیت پیشنهاد می‌شود. مطالعه این کتاب، به‌ویژه بحث مزاج در ابتدای جلد سوم، می‌تواند به دانشجوی فلسفه کمک کند که این مبحث را به‌خوبی درک کند. توصیه می‌شود که این کتاب به‌صورت دقیق و حداقل سه بار مطالعه و مباحثه شود تا بینش فلسفی عمیقی حاصل گردد.

نتیجه‌گیری

فلسفه، انسان را از شرک و توهمات رها کرده و به شناختی حقیقی از توحید و نفس خود می‌رساند. این شناخت، پایه و اساس حکمت و معرفت عمیق‌تری است که در زندگی فردی و اجتماعی تأثیرگذار خواهد بود.

دانشجو:

آیا درس‌گفتاری برای کتابی که گفتید وجود دارد تا آن را گوش کنیم؟

استاد:

بله، درس‌گفتاری برای این کتاب موجود است. من خودم تدریس بحث مغایرت نفس با بدن را انجام داده‌ام و صوت‌های درس‌های من در دسترس هستند. همچنین، آقای وکیلی این کتاب را تدریس کرده‌اند و صوت‌های تدریس ایشان هم موجود است. حتی خود آقای عبودیت این کتاب را تدریس کرده‌اند، هرچند لهجه اصفهانی دارند، اما اگر مشکلی ندارید، از درس‌های ایشان هم می‌توانید بهره ببرید. به‌طورکلی، این کتاب دارای درس‌گفتار است و می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید.

دو کتابی که اگر روی آن‌ها کار کنید، به ملا شدن شما کمک خواهند کرد:

۱. کتاب روش رئالیسم که پنج جلد دارد و من آن را در قم مطالعه می‌کردم و با برادران خودم مباحثه می‌کردم.

۲. کتاب درآمدی به نظام حکمت صدرایی که باید هر سه جلد آن را مطالعه کنید.

۲. بحث مغایرت نفس با بدن

نفس با بدن مغایرت دارد.

۳. بحث تجرد نفس

نفس نه‌تنها با بدن مغایرت دارد، بلکه مجرد است. برای تجرد نفس ناطقه بیش از ۱۰۰ دلیل وجود دارد. این دلایل نشان می‌دهند که انسان، بدن نیست. متأسفانه، ۹۰ درصد مردم تصورشان این است که خودشان همان بدن هستند. این اشتباه، به‌خاطر توجه بیش‌ازحد به بدن است، درحالی‌که از حقیقت نفس غافل شده‌اند و ارتباطی با آن نمی‌گیرند.

۴. تجرد برزخی نفس

تجرد نفس ابتدا به صورت تجرد برزخی است. یعنی انسان، غیر از این بدن مادی، یک بدن و حقیقت برزخی دارد.

برای یادگیری عمیق‌تر این موضوع، پیشنهاد می‌شود که دانشجوی فلسفه مانند شما، کتاب درآمدی به نظام حکمت صدرایی نوشته آقای عبودیت را حداقل سه بار به‌صورت دقیق مطالعه و مباحثه کند. این کتاب در

سه جلد تنظیم شده و جلد سوم آن، به‌ویژه بخش ابتدایی که درباره مزاج بحث می‌کند، برای درک تجرد نفس بسیار ارزشمند است.

۵. تجرد نفس ناطقه و مقام فوق تجرد

یکی از دستاوردهای مهم فلسفه، تبیین تجرد عقلانی نفس ناطقه است. بر این مسئله، بیش از صد برهان قائم است. درحالی‌که برای تجرد برزخی نفس نیز دلایل وجود دارد، اما تعداد ادله آن به این گستردگی نیست.

نفس به‌عنوان موجودی مجرد، پیش از تعلق به بدن، با روح یکی بوده و تجرد کامل داشته است. پس از مرگ نیز، دوباره به تجرد کامل دست می‌یابد. این موضوع با بیش از صد دلیل استدلال شده است. اما مطلبی فراتر از این نیز وجود دارد: نفس دارای مقامی فوق تجرد است. بر اساس این مقام، نفس حتی ماهیت نیز ندارد. همان‌گونه که خداوند ماهیت ندارد، نفس نیز به اعتباری از ماهیت مبرا است. این مسئله به این دلیل است که چیزی که نامحدود است، ماهیت برای آن قابل تصور نیست. در عرفان، برای اهل سیروسلوک، چهار سفر مطرح است:

۱. سفر از خلق به خدا.

۲. سفر در خدا.

۳. سفر از خدا به خلق.

۴. سفر در خلق.

سفر دوم و چهارم، نامحدود هستند و پایانی ندارند. به همین دلیل، بر اساس این حقیقت فوق تجرد، نفس دارای مقام "اینه صرفه" و "وجود محضه" است؛ چنان‌که شیخ اشراق نیز می‌فرماید: «النفس وما فوقها اینیات صرفه و وجودات محضه»^{۱۹}.

اتحاد علم، عمل و هویت انسانی

علم، عمل، عالم، معلوم، عمل، عامل و معمول همگی با یکدیگر متحد هستند. هیچ عملی که انسان انجام دهد، از وجود او جدا نیست. هر کاری که انجام شود، به‌نوعی بخشی از خود انسان را شکل می‌دهد. این اتحاد به نحوی است که همه انسان‌ها نویسنده هستند و همواره در حال نوشتن و ساختن خود هستند.

در قرآن کریم آمده است: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَلِمَاتٍ يَتَفَسَّرُكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^{۲۰}، کتابی که انسان در قیامت می‌خواند، در واقع نفس اوست که با علم و عمل خود آن را نوشته است. اگر انسان امشب فیلمی نامناسب ببیند یا عملی ناپسند انجام دهد، خود را همان‌گونه خواهد نوشت. از سوی دیگر، اگر نماز شب بخواند یا عملی صالح انجام دهد، باز هم در حال نوشتن نفس خود است.

فلسفه اسلامی بر این باور است که اتحاد عقل، عاقل و معقول و اتحاد عمل، عامل و معمول، اساس هویت انسان را تشکیل می‌دهد.

هویت ادراکی انسان

هویت انسان، ذاتاً هویت ادراکی است. انسان، حیوان ناطق است و "ناطق" به معنای "مدرک" می‌باشد. از این رو، انسان موجودی است که ماهیت او به فهم و درک او گره خورده است.

تأثیر اعمال و ملکات نفس بر صور برزخی

فلسفه به ما می‌آموزد که ملکات نفس، مواد و سازنده‌های صور برزخی هستند. به عبارتی، هر عملی که در این دنیا انجام می‌دهیم، به طور مستقیم در شکل‌گیری صورت برزخی ما تأثیر دارد.

در برزخ، صورت انسان ممکن است بسته به اعمالش به شکل حیوانات مختلفی درآید. گاه ممکن است ترکیبی از چند حیوان باشد؛ به‌گونه‌ای که برخی افرادی که توان مشاهده برزخ را دارند، می‌گویند: گاهی انسان‌هایی دیده می‌شوند که ترکیبی از صفات روباه، گرگ یا پلنگ در وجودشان تجلی کرده است. این در حالی است که در این دنیا، حیوانات از هم جدا هستند؛ اما در برزخ، این مرزها محو می‌شوند و صورتی ترکیبی شکل می‌گیرد.

خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی

مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی (رحمة‌الله‌علیه)، از علمای بزرگ قم، چشمی برزخی داشتند و خودشان نقل می‌کردند که از جوانی برای رهایی از این ویژگی دعا کرده بودند، اما این دعا مستجاب نشد. ایشان با تواضع می‌گفتند: «پنجاه سال است که در باغ وحش زندگی می‌کنم.»

ما و طلاب که برای اقامه نماز جماعت به منزل ایشان می‌رفتند، به‌خاطر آگاهی از حال معنوی ایشان، قبل از ورود، بارها و بارها می‌گفتند: «یا ستار، یا ستار» اما ایشان از داخل مسجد می‌فرمودند: «فایده ندارد، بیایید داخل.» به این معنا که عمل انسان‌ها در دنیا، خود را آشکار می‌کند و به‌سادگی پنهان نمی‌شود.

نتیجه‌گیری فلسفی و معنوی

فلسفه به ما می‌آموزد که هویت حقیقی انسان، همان هویت برزخی اوست. زیبایی یا زشتی ظاهری در این دنیا اهمیت چندانی ندارد؛ آنچه مهم است، زیبایی یا زشتی برزخی است. باید تلاش کنیم تا هویت برزخی خود را به‌گونه‌ای شکل دهیم که پسندیده باشد. همان‌گونه که شما اشاره کردید: اگر اینجا انسان زیبا باشد و پسندیده نشود، نهایتاً متضرر نمی‌شود؛ اما آنچه اهمیت دارد، زیبایی در برزخ است که پیامدهای جاودانی دارد.

دانشجو:

در بحث یقین گفتید که ظن و ظنیات اعتبار ندارد. اگر این‌طور است، چطور می‌توانیم به یقین واقعی برسیم؟ آیا امکان رسیدن به یقین وجود دارد؟ و اگر هست، چگونه باید به آن دست یابیم؟

استاد:

بله، امکان رسیدن به یقین وجود دارد. قرآن کریم نیز به این موضوع اشاره دارد: «لَقَوْمٌ يُوقِنُونَ ۲۱» آیت‌الله جوادی آملی می‌فرمودند که از روایات به دست می‌آید خداوند هیچ چیزی را کمتر از یقین و بالاتر از یقین خلق نکرده است:

۱. «أَقْلَ از یقین» یعنی یقین، به‌ندرت در دسترس انسان‌ها قرار می‌گیرد.

۲. «أَجَلَّ از یقین» یعنی هیچ‌چیزی ارزشمندتر از یقین وجود ندارد.

به همین دلیل، اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز در پاسخ به پرسش از رجس در آیه تطهیر، فرمودند: «الرجس یعنی الشک؛ و ما در وجود خود شک نداریم.»

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز مرتب می‌فرمودند: «أَنَا عَلِيٌّ بَصِيرَةٌ مِنْ دِينِي وَ يَقِينٌ مِنْ أَمْرِي ۲۲» حال اینکه چطور به یقین برسیم، بستگی دارد به نوع یقینی که به دنبال آن هستید:

۱. برای رسیدن به علم‌الیقین:

باید فلسفه بخوانید. مطالعه عمیق و درست فلسفه، ذهن شما را برهانی و یقینی می‌سازد.

۲. برای رسیدن به عین‌الیقین:

علاوه بر فلسفه، نیاز به اعمال عبادی و سلوک معنوی دارید. به‌عنوان مثال، نماز شب، صمت (سکوت)، زهد در دنیا و حسن التبعّل کمک‌کننده هستند.

البته سیروسلوک برای بانوان ساده‌تر است. راه آنان در حسن التبعّل (خوب شوهرداری کردن) خلاصه می‌شود.

دانشجو:

حاج آقا، همین خوب شوهرداری کردن سخت است!

استاد:

بله، خصوصاً اگر شوهر پرتوقع باشد. اما این را جدی عرض می‌کنم؛ متن دین ماست. حسن التبعل برای زنان، جهاد محسوب می‌شود. همان‌طور که جهاد برای مردان با سختی‌هایی مثل نیزه، شمشیر، تیر، اسارت و شهادت همراه است، حسن التبعل نیز آسان نیست.

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^{۲۳}.

متأسفانه، بسیاری از بانوان این حسن التبعل را ندارند. اما اگر این حسن وجود داشته باشد، اثر آن شگرف است. زنی که در این مسیر قرار بگیرد، می‌تواند با یک چشم برهم‌زدن در برزخ و ملکوت سیر کند.

دانشجو:

برای آقایان، چه چیزی باعث شده که سیر و سلوکشان سخت‌تر باشد؟

استاد:

ببینید، سیروس‌سلوک برای آقایان به دلایلی دشوارتر است:

۱. مسئولیت خانوادگی و اجتماعی:

خداوند در قرآن می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا». یعنی مردان مسئول حفظ و مراقبت از خود و خانواده‌شان هستند. شما باید مراقب باشید که همسر و فرزندان‌تان به خطا نیفتند. مثلاً اگر تلفن همراه هوشمند برای فرزندان تهیه می‌کنید، باید بدانید که چگونه از آن استفاده می‌کند. این مسئولیت فقط مربوط به خود شما نیست؛ بلکه دیگران را نیز شامل می‌شود.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «{شَيْبَتِي هُوَ دَوْلَا وَقَعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَرَتِ نِسَاءُ لُونِ}» «سوره

هود مرا پیر کرد ۲۴». وقتی از ایشان دلیل آن را پرسیدند، فرمودند: «اَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْعَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^{۲۵}.

این یعنی علاوه بر حفظ استقامت خود، وظیفه دارید دست دیگران را نیز بگیرید و آن‌ها را همراه خود پیش ببرید. این وظیفه برای مردان بسیار سنگین است. درحالی‌که زن، وظیفه شرعی ندارد که شوهرش را حفظ کند؛ اما مرد این مسئولیت را دارد.

۲. کسب مال حلال:

رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند که نه دهم عبادت در آخرالزمان، تلاش برای کسب مال حلال است. مرد وظیفه دارد که نفقه خانواده‌اش را تأمین کند و این نفقه باید از راه حلال باشد. این وظیفه، گاهی نیازمند دو یا سه نوبت کار است. اگر مرد دچار سختی می‌شود، خودش مسئولیت تشکیل خانواده را پذیرفته است و باید به این وظیفه عمل کند.

دانشجو:

این موارد کلی است. اینکه می‌گویید راه به دست آوردن علم‌الیقین، حکمت است؛ اما باتوجه‌به نظریات متعدد و ناپخته بودن ذهن ما، رسیدن به یقین بسیار سخت است. نهایتاً می‌توانیم به یک ظن برسیم، اما یقین به نظر خیلی دور از دسترس می‌آید.

استاد:

این نکته درستی است. برای رسیدن به یقین، کار ساده‌ای در پیش ندارید؛ اما ممکن است. در اینجا یک کتاب وجود دارد به نام *نهایة الحکمة*. آیا با آن آشنا هستید؟

دانشجو:

بله، همه با آن درگیر هستیم.

استاد:

پس می‌دانید که این کتاب چقدر چالش‌برانگیز است. من قبلاً چند بار تلاش کرده‌ام برنامه‌ای جامع برای این کتاب تهیه کنم، اما فرصت نشده است. شاید بتوان از افرادی مثل حجت‌الاسلام مرتضی عاشوری خواست که این کار را انجام دهند.

نهایه الحکمه پر از برهان است. برهان؛ یعنی استدلالی که به یقین ختم می‌شود. برای مثال: "الف، ب است. ب، ج است. پس الف، ج است." خداوند به شما ابزار برهان را داده است و شما با آن زندگی می‌کنید. اگر شما به یقین نرسید، چطور قصاب یا بقال قرار است به یقین برسند؟ این وظیفه شماست. البته باید اذعان کرد که نظریه‌پردازان غربی شبهاتی مطرح کرده‌اند که از نظر ما قابل پاسخ‌گویی هستند. آن‌ها ادعا می‌کنند که یقین وجود ندارد و حداکثر می‌توان به تراکم ظنون دست یافت. اما این شبهات پیش‌تر نیز مطرح بوده‌اند و پاسخ‌های روشنی برایشان داده شده است.

اگر می‌خواهید ذهنتان بهتر پذیرای یقین باشد، باید قلبتان ارتباط قوی‌تری با مبدأ هستی داشته باشد. هرچه ارتباط انسان با مبدأ هستی عمیق‌تر و خالص‌تر باشد، همه وجودش بهتر عمل می‌کند و این شامل ذهن نیز می‌شود.

مثالی از مرحوم شهید مطهری (رحمه‌الله‌علیه)

شهید مطهری (رحمه‌الله‌علیه) نقل کرده‌اند که یکی از مواهب الهی به ایشان این بود که از جوانی، هرگاه به موضوعی فکر می‌کردند، بعد از سی سال می‌دیدند که فهمشان درست بوده است. ایشان از ۱۱ سالگی نماز شبشان را ترک نکردند.

خاطره‌ای از ایشان و آیت‌الله منتظری نقل شده است: زمانی که آیت‌الله منتظری از تراخم ۲۶ چشم رنج می‌بردند و نمی‌توانستند از آب حوض برای وضو استفاده کنند، شهید مطهری ظرفی پر از آب رودخانه می‌بردند و می‌گفتند: "اشیخ حسینعلی، تنبلی نکن. بلند شو وضو بگیر و نماز شب بخوان."

شهید مطهری نه تنها خودش اهل نماز شب بودند، بلکه رفقای هم‌حجره‌ای‌شان را نیز به آن تشویق می‌کردند.

تأثیر فلسفه بر رشد ذهن و مقابله با ایدئولوژی‌ها

یکی از نمونه‌های برجسته تأثیر فلسفه در تقویت عقلانیت و ایجاد خط دفاعی در برابر ایدئولوژی‌های منحرف، کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم است. این کتاب، اثری کم‌نظیر است که در دوران خود توانست مقابله‌ای مستقیم با تفکرات کمونیستی داشته باشد. به نقل از دکتر عمویی که هفتمین فرد برجسته در جنبش کمونیسم جهانی بود، این کتاب موفق شد کمونیسم را برای مدت ۲۰۰ سال از ایران دور نگه دارد.

این اثر، حدود سن ۳۰ سالگی نوشته شده است و نشان‌دهنده ذهن پرتوان و برهانی نویسنده است که بر پایه تهجد، تعهد و ارتباط معنوی شکل گرفته است. خود ایشان در جوانی، با بهره‌گیری از تهجد و نماز شب، ذهنیت خود را تقویت کردند. این مسیر نشان‌دهنده تأثیر عبادات و ارتباط معنوی در تبلور افکار فلسفی و تولید آثار ماندگار است.

نقش دانشجویان در دفاع فکری

دانشجویان آن دوران، با بهره‌گیری از این کتاب، در دانشگاه‌ها به‌ویژه جلوی دانشگاه تهران، با کمونیست‌ها مناظره می‌کردند. این کتاب به آن‌ها ابزار لازم برای دفاع عقلانی و منطقی را فراهم می‌کرد و به‌عنوان یک مرجع فلسفی برای تقابل با تفکرات انحرافی عمل می‌کرد.

این نمونه نشان می‌دهد که رشد ذهنی، اگر با عبادت، تهجد و معاشرت با خوبان همراه باشد، می‌تواند زمینه‌ساز تولید فکر و مقاومت در برابر ایدئولوژی‌های منحرف شود. آثار این چنینی نه تنها در زمان خود، بلکه برای نسل‌های بعدی نیز الهام‌بخش خواهند بود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

فهرست منابع

۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، ضیاءالدین علامه و کمال فقیه ایمانی، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۶.
۲. شعری منسوب به مولوی است.
۳. برای استفاده از این نشست می‌توانید از طریق پیوند زیر اقدام کنید:
<https://rezaeitehrani.ir/lectures/123>
۴. نهایت الحکمه، طباطبایی، محمد حسین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات، ۱۳۸۶ هجری شمسی، جلد ۱ صفحه ۲۳.
۵. الانتصار: ص ۳۰؛ وقتی که در محضر ابوالعلاء معری، یادی از سیدمرتضی علم‌الهدی شد، این اشعار را خواند.
۶. شرح المنظومه، سبزواری، هادی بن مهدی، نشر ناب، ۱۳۶۹ هجری شمسی، جلد ۲ صفحه ۴۲۲.
۷. سوره انعام آیه ۵۹.
۸. برای مطالعه بیشتر رک به شرح المنظومه، سبزواری، هادی بن مهدی، نشر ناب، ۱۳۶۹ هجری شمسی، جلد ۱ صفحه ۳۶۵.
۹. سوره زمر، آیه ۶۲.
۱۰. سوره سجده، آیه ۷.
۱۱. گلشن راز، شبستری، بخش ۸.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، محمد آخوندی، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۷.
۱۳. سوره تکوین، آیه ۵ - ۷.
۱۴. Machiavellianism.
۱۵. مصباح المتهجد، طوسی، محمد بن حسن، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ هجری قمری، ۱۹۹۱ میلادی، جلد ۲ صفحه ۵۸۲.
۱۶. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتاب الإسلامی، ص ۶۲۷.
۱۷. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتاب الإسلامی، ص ۷۱۲.
۱۸. با اندک تغییری؛ نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، «آغاز و انجام»، حسن حسن زاده آملی، ص ۸۲.
۱۹. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح فارسی الأسفار الأربعة (حسن‌زاده)، حسن حسن زاده آملی و محمد حسین نائینی، بی‌جا، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹۳.
۲۰. سوره اسراء، آیه ۱۴.
۲۱. سوره جاثیه، آیه ۴.
۲۲. با اندکی تغییر؛
۲۳. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۵، ص ۵۰۷.
۲۴. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۴۱۶. ... الخصال. ۲ ج. قم - ایران: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲۵. سوره هود، آیه ۱۱۲.

۲۶. Trachoma.